

■ **صغری خیل فرهنگ**

شهید علیرضا بربری یکی از شهدای دلاور خان طومان است که در پی پیمان شسکنی ترور بیست‌ها به همراه چند تن از همرزمانش در شرایط آتش‌بس به شهادت رسید. نام فامیل او ما را به یاد بربرین خضیر یکی از یاران ایابعدالله‌الحسین (ع) در کربلا می‌اندازد که تا پای جان بر سر عهدش با جانان ماند و کربلایی شد. به دلیل شباهتی که نام علیرضا با عموی شهیدش علیرضا بربری داشت، دیروز به این شباهت اسمی در صفحه یاداری پرداختیم و امروز در این شماره نیز شهید مدافع حرم علیرضا بربری را از زبان همسرش کوثر پوررمضان بیشتر خواهیم شناخت.

فصل آشنایی تان با شهید بربری از کجا رقم خورد؟

من و علیرضا هر دو بچه یک محل بودیم؛ «سادات محله» که یکی از محله‌های قدیمی بابلسر است. علیرضا متولد ۶۶/۱۳/۰ بود. شناخت زیادی نسبت به هم نداشتیم اما با ایشان از طرف یکی از دوستانشان که هم‌محل ما بود به هم معرفی شدیم. از آنجایی که پدر ایشان و پدر من با هم همکار بودند، مراحل آشنایی و خواستگاری به فاصله حدود دو ماه برگزار شد. زمان آشنایی من و علیرضا ایشان دانشجوی دانشکده افسری بود و مهم‌ترین حرفش این بود که شغش پز از مشغله و بسیار پرمخاطره است و سختی‌های زیادی در زندگی آینده خواهیم داشت. او از سختی و نبودن‌هایش در زندگی برابرم گفت. البته از آنجایی که پدر من هم نظامی بودند تقریباً به این سختی‌ها واقف بودیم. علیرضا در همان صحبت‌های ابتدایی از قناعت برابرم گفت و اینکه باید قناعت را در زندگی‌مان همواره به مدنظر داشته باشیم. ما در تاریخ ۱۰ فروردین این بود که شغش پز از کردیم. آن زمان ۱۹ سال داشتیم. در دوران عقد خیلی کم حضور داشت، اما وقتی که بود در واقع نبودش را جبران می‌کرد.

خبرنا از شهید علیرضا بربری

علیرضا ارادتی خاص به شهدا داشت. همواره به شهدا و سعادت‌نشان غبطه می‌خورد. علاقه زیادی به شهدای غرب کشور داشت. همیشه هم می‌گفت شهدای جنگ که در مناطق غرب به شهادت رسیدند مظلوم‌ترین شهدای مایبوندن از همان ابتدا حرف‌از شهادت در خانواده ما بود. همیشه وقتی به مزار عمویشان می‌رفت می‌گفت فکر کن عکس من رازروی بر سنگ مزار حک کنند و بنویسند شهید علیرضا بربری. وقتی این صحبت‌ها را می‌کرد بسیار شاد و خوشحال بود. همواره می‌گفت دعا کن که من به آرزوی خود که شهادت است برسم. من هم می‌گفتم دعا می‌کنم همیشه باشی و در راه اسلام و امام‌زمان(عج) و برای رهبر و مملکت سربازی کنی و از خاکمان دفاع کنی. می‌گفت این خوب است، اما دعا کن به آرزویم برسم. پدر من و پدر علیرضا هر دو از رزمندگان و از جانبازان دفاع مقدس هستند. عمودایی علیرضا، شهدای دوران دفاع مقدس هستند. شهید علیرضا بربری عموی علیرضا است که نام علیرضا هم به یاد این شهید بزرگوار از ایشان گرفته شد. عموی خودم هم شهید است و یکی از سرداران شهید بابلسر. در جنگ در زندگی هردوی ما بود. هر دو بچه جنگ بودیم و بعد از آن به خاطر شغل پدرهایمان که هر دو پاسدار بودند، بعد از جنگ باز هم زندگی‌مان یک‌سرش به جنگ می‌رسید.

از شهید فرزندی هم دارید؟

من و شهید هشت سال با هم زندگی کردیم و

خداوند بعد از شش‌سال به ما فرزندی عطا کرد به نام محمدامین؛ پسرمان متولد ۲۵ فروردین ماه ۱۳۹۳ است که بیش از دو سال دارد. محمدامین الان خیلی دلننگ پدرش می‌شود. این روزها تازه به حرف آمده و شیرین‌زبانی می‌کند. اما حیف که پدرش نیست تا من ذوق و خوشحالی این لحظه‌ها را در صورت هر دویشان ببینم. این روزها که محمدامین را می‌بینم متوجه شباهت زیاد او با پدرش می‌شوم.

به نظر شما چه شاخصه‌های اخلاقی در وجود همسر تان ایشان را به سوی شهادت کشاند؟

در مورد ویژگی‌های اخلاقی باید به شجاعت، تقوا و توجه خاص ایشان به رزق حلال اشاره کنم؛ همواره می‌گفت که این‌رزق روی محمدامین بود. مهم‌تر از همه فوق‌العاده شوخ‌طبع بود.

از چه زمانی حرف‌اعزامشان پیش آمد؟

اولین باری که حرف‌از رفتن و مدافع حرم شدن به میان آمد زمانی بود که بعد از ۹ ماه اسمش برای اعزام در آمده بود. علیرضا ۹ ماه قبل برای رفتن به سوریه ثبت‌نام کرده بود و کاملاً داوطلبانه برای دفاع از حرم رفت. بعضی از مردم می‌پرسند همسرت را به اجبار برند؟ می‌گویم نه. کاملاً داوطلبانه و با خواست عمیق قلبی رفت. وقتی به من گفتم می‌خواهم بروم سوریه، واقعا شوکه شدم چون اصلاً حرفی از اسم‌نویسی‌شان به من ندهاده بود. به من گفتم: یعنی ناراضی هستی؟ گفتم ناراضی نیستم اما... قبل از تمام شدن حرقم به من گفتم: فکر کن اینجا صحرای کربلا است. امروز روز عاشورا و اقا امام حسین(ع) هل من ناصر سر داده

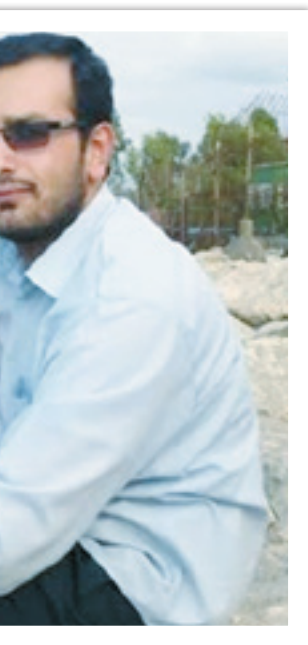
و تومی‌خواهی جلوی من را بگیری؟ راستش دیگر حرفی برای گفتن نداشتم. همین برای مجاب شدن صد در صدم کافی بود و خوشحالم و خدا را شکر می‌کنم از اینکه مانع رفتنم نشدم. سه روز بعد یعنی دقیقاً ۲۰ آبان ماه ۹۴ عازم سوریه شد. ماه اول ۲۹ فروردین گذشت و ایشان در ۹ دی ۹۴ برگشت.وقتی برگشت کاملاًحالش متغلب بود. می‌گفت شاید باور نکنی اما من معنی «هنها شرمندهایم» را با تمام وجود حس کردم. از اینکه

موقع برگشت همسرت‌ان‌ش شهید شده بودند و ایشان سالم مانده بود، واقعا احساس شرمساری می‌کرد. فوق‌العاده ناراحت‌وقت برای مدافعان حرم کاروان استقبال گذاشته بودند. ایشان همان ابتدای ورودی شهید پیراهن شده و خودش با ناکی آمده خانه بعد از بازگشت از سوریه واقعا بی‌تاب بود و هم‌هانش در فکر فرو می‌رفت می‌گفت: کوثر دلم آشوب است. دعا کن بروم. دعا کن به آرزویم برسم. علیرضا من من، عاشق دریا بود و مثل همیشه که دلمش می‌گرفت، رفت روی اسکله سنگی تا کمی آرام بگیرد.

از آخرین لحظات وداع و لحظات جدایی تان برایمان بگویید.

دفعه دوم حدود ساعت ۱۰ شب به علیرضا زنگ زدنم و گفتند که باید ساعت سه صبح بروند.ایشان هم چون محل کارشان سساری بود، برای آماده شدن وقت زیادی نداشتمند. همان روز رفته بودیم بیرون برای تهیه لوازم مورد استفاده‌شان. وقتی آنان شد، سریع از ماشین پیاده شد تا بروند مسجد نماز بخوانند (علیرضا اکثر ا دائم‌الوضو بود). همان موقع محمدامین را در بغلم فشار دادم و گفتم محمدامین، بابایی این دفعه دیگر بر نمی‌گردد. با پایش سلام می‌کنند و می‌پوسدش، منتظر است تا بر گردد، هنوز آنقدر نمی‌توانند این چیزها را درک کنند چون فقط دو سال دارد و می‌گوید

باشید، بی‌قراری نکنند، خیلی مراقب محمدامینم



باشید. خوب تربیتش کنید تا همواره باولایت باشد. آخرین باری هم که زنگ زد سه روز قبل از شهادتش بود. راستش همه‌اش به علیرضا می‌گفتم خیلی مراقب خودت باش یعنی شاید تا پایان تماسمان ۱۰ بار به علیرضا همین‌رامی‌گفتم باید دعا کنی من برم باید خودت را آماده کنی که دیگر برنگردم و دیگر برنگشت.

ایشان چهاردهم فروردین ۹۵ برای دومین بار عازم سوریه شد و ۹۵/۲/۱۶ در سحرگاه میبعث نبی اکرم ساعت ۱۳:۰۰ بامداد رنژ پونز شش‌شنبه به همراه ۱۲ آلاه دیگر از لشکر ۲۵ مازندران به طور مظلومانه در نقض آتش‌بس منطقه خان طومان به آرزویش رسید و همشین مادر سادات فاطمه زهرا(س) شد و بیکر باکش هرگز به وطن بازنگشت.

واکنشتان به خبر شهادت همراه زندگی تان چه بود؟

در شهرستان ما امام‌زاده‌ای است به نام امامزاده ابراهیم از چرای هم‌سور رزمندگان صحبت می‌کنند و بسیار طعنه می‌زنند، پاسخ شما چیست؟

راستش من خودم خیلی شنیدم که می‌گویند مدافعان حرم دستمزدهای میلیونی میگیرند اما واقعا اینطور نیست. آنها کاملاً بی‌ادعا و داوطلبانه راهی این راه شدند. بدون زور و اجبار و بدون توقع ربایی پول. اما باید به آنها که ایراد می‌گیرند و حرف‌های کنایه‌دار می‌زنند بگویم که ای

افرادى که می‌گویید مدافعان حرم برای پول می‌روند یا حاضرید به ازای پول یک انگشت خود را بدهید یا باقی عمر تان را روی صندلی خرج‌دار بنشینید؟ یا اصلاً یا حاضرید که جانتان را بدهید و فرزندتان یک عمر در حسرت دستان و مهر پدری بماند؟ مطمئناً نه. من از اینکه همسر یک مدافع حرم هستم، به خود می‌بالم و امروز خوشحالم از احساس غرور می‌کنم و با افتخار سرم را بالا می‌گیرم که همسر شیرمردی هستم که اجازه نداد علم سقا پایین بماند و بار دیگر اسارت اهل بیت تکرار بشود.

سختن پایانی.

راستش منتظر بازگشت پیکرش هستم. اما می‌دانم که بر نمی‌گردد یا برگشتنش طول خواهد کشید چراکه آرزوی قلبی خودشان بود. همیشه به شهیدایی که پیکرشان برگشته بود غبطه می‌خورد. و زیارت. من حتی نمی‌توانم برای آخرین بار با

دوست داشت شهید گمنام باشد



می‌کنم اما محمدامین که نمی‌تواند صحبت کند. دلم برایش تنگ می‌شود اما... این آخرین تماس علیرضا بود و دیگر نه محمدامین صدای پدرش را شنیدم و نه علیرضایم صدای محمدامین را. بزرگ‌ترین سفارش‌شان به من همیشه و همیشه اول نماز اول وقت و دوم حفظ حجاب به بهترین شکل و سوم تابع محض ولایت‌مقیه ماندن بود.

از شهادتشان چطور اطلاع پیدا کردید؟

ایشان چهاردهم فروردین ۹۵ برای دومین بار عازم سوریه شد و ۹۵/۲/۱۶ در سحرگاه میبعث نبی اکرم ساعت ۱۳:۰۰ بامداد رنژ پونز شش‌شنبه به همراه ۱۲ آلاه دیگر از لشکر ۲۵ مازندران به طور مظلومانه در نقض آتش‌بس منطقه خان طومان به آرزویش رسید و همشین مادر سادات فاطمه زهرا(س) شد و بیکر باکش هرگز به وطن بازنگشت.

واکنشتان به خبر شهادت همراه زندگی تان چه بود؟

در شهرستان ما امام‌زاده‌ای است به نام امامزاده ابراهیم از چرای هم‌سور رزمندگان صحبت می‌کنند و بسیار طعنه می‌زنند، پاسخ شما چیست؟

راستش من خودم خیلی شنیدم که می‌گویند مدافعان حرم دستمزدهای میلیونی میگیرند اما واقعا اینطور نیست. آنها کاملاً بی‌ادعا و داوطلبانه راهی این راه شدند. بدون زور و اجبار و بدون توقع ربایی پول. اما باید به آنها که ایراد می‌گیرند و حرف‌های کنایه‌دار می‌زنند بگویم که ای افرادی که می‌گویید مدافعان حرم برای پول می‌روند یا حاضرید به ازای پول یک انگشت خود را بدهید یا باقی عمر تان را روی صندلی خرج‌دار بنشینید؟ یا اصلاً یا حاضرید که جانتان را بدهید و فرزندتان یک عمر در حسرت دستان و مهر پدری بماند؟ مطمئناً نه. من از اینکه همسر یک مدافع حرم هستم، به خود می‌بالم و امروز خوشحالم از احساس غرور می‌کنم و با افتخار سرم را بالا می‌گیرم که همسر شیرمردی هستم که اجازه نداد علم سقا پایین بماند و بار دیگر اسارت اهل بیت تکرار بشود.

سختن پایانی.

راستش منتظر بازگشت پیکرش هستم. اما می‌دانم که بر نمی‌گردد یا برگشتنش طول خواهد کشید چراکه آرزوی قلبی خودشان بود. همیشه به شهیدایی که پیکرشان برگشته بود غبطه می‌خورد. و زیارت. من حتی نمی‌توانم برای آخرین بار با



گفت‌وگوی «جوان» با کوثر پوررمضان، همسر شهید مدافع حرم جاویدالاثر علیرضا بربری

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر سردار شهید ناصر بختیاری از فرماندهان عملیات رمضان

صیاد شیرازی می‌گفت:

بختیاری اعجوبه نظامی شازند است

■ **علیرضا محمدی**

سردار شهید ناصر بختیاری سال ۱۳۳۶ در شازند اراک به دنیا آمد و بیست و چهارم تیرماه سال ۶۱حین عملیات رمضان به شهادت رسید. در حالی که همچنان در ایام این عملیات قرار داریم(۲۳ تیر ۱۶الی هفتم مرداد) گفت وگویی با خواهر شهید انجام دادیم تا یکی از شهدای عملیاتی که در عطش گرمای تیر و مرداد مسا و آن هم در ایام ماه مبارک رمضان انجام گرفت را بیشتر بشناسیم.

بگویید، او که بود و چطور به مقام شهادت رسید؟

ناصر سال ۳۶ در شازند اراک به دنیا آمد. ما خانواده‌ای مذهبی داشتیم که پدرمان تمام تلاشش را برای کسب رزق حلال انجام می‌داد. لذا حلال و حرام از همان کودکی در ذهن ما جا افتاده بود. سردار جعفری از هم‌زمان برادرم تعریف می‌کنند: در عملیات پانه- سردشت در شش‌ریاضی قرار گرفتیم که بچه‌ها چند روز از نظر آذوقه در مضیقه قرار گرفتند. یکبار که از کنار یک باغ بدون صاحب عبور کردیم، فکر می‌کردم به خاطر عطش و گرسنگی‌ای که بچه‌هایم کشند الان است که از میوه‌های باغ بخورند. اما ناصر و بچه‌های همراهش حتی به آن میوه‌ها نگاه هم نینداختند و از کنارشان گذشتند. برادرم از همان کودکی غیر از رعایت حرام و حلال، و به مسجد می‌رفت و به صورت مستمر در کلاس‌های قرآن شرکت می‌کرد.

سردار شهید بختیاری در چه عملیات‌هایی حضور داشتند؟

ناصر تقریباً از بدو تشکیل سپاه وارد این نهاد انقلابی شد. با روحیه سلحشوری که داشت قبل از شروع جنگ به کردستان رفت و در عملیات ستون‌کشی پانه- سردشت شرکت کرده بود. همان جا با شهید صیاد شیرازی آشنا شده بود. صیاد بعد از شهادت ناصر به یکی از همرزمانش گفته بود: شازند یک اعجوبه نظامی را از دست داد. بعد از شروع جنگ هم شهید بختیاری در عملیات فتح شیاکوہ نقش اصلی را ایفا کرده بود. در این عملیات به شدت زخمی شد که تا مرز تیر

همین ارتباطش با کلام الله

مجید باعث شد به سمت انقلاب و دفاع مقدس و متعاقباً شهادت سوق پیدا کند.

پس سیمای مجاهدان را می‌شد از کودکی در سیره برادر تان دید؟

همین طور است. به فرموده امام خمینی(ره) ناصر از آن دسته بچه‌هایی بود که حیات طیبه داشت. البته این طور تصور نشود که تنها

به معنویات می‌پرداخت و تک‌بعدی بود. ناصر از بچگی بنیه جسمی‌ای داشت و به‌اصطلاح بچه زبر و زرنگ و جسوری بود. از نوجوانی در ماشین‌سازی اراک کار می‌کرد و زحمت می‌کشید. یکی از هم‌کلاسی‌هایش تعریف می‌کرد: ناصر با وجود سن و سال کمش مقابل بدحجابی و بی‌بند و باری‌های دبیرانمان در دبیرستان می‌ایستاد. یکبار که به یکی از این دبیرها اعتراض سفت و سختی کرد، دو موضوع را به مدیر مدرسه اطلاع داد. مدیر هم با اعتمادی که به جذبۀ خودش داشت به ناصر گفت تو فلان حرف را به دبیرت زدی؟ انتظار داشت ناصر بترسد و عتقار کند. اما ناصر با جرات خاصی گفت لب من به او اعتراض کردم چرا که با وجود شرب خمر به مدرسه آمده‌است و این رفتارش مرا به‌اصطلاح خمر به مدرسه می‌کشاند.

شایدست محیط مدرسه نیست. بااین حرف‌ها مدیر سیلی محکم می‌خورد. ناصر با مو‌تور خود بچه‌ها ترسیدند جز خود ناصر که باز سر حرفش ایستاد.

با چنین سابقه‌ای، قاعدتاً شهید مبارزات انقلابی هم داشت؟

بله؛ خیلی هم در این مسیر جدی بود. یک سالی به پیروزی انقلاب مانده بود که ناصر تصمیم گرفت شراب فروشی‌ها و مراکز فحشا را در محل زندگی‌مان به آتش



جدول

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۵ | | ۳ | | ۱ |
| ۹ | ۴ | ۶ | | ۵ |
| | | | ۴ | ۲ |
| | | ۵ | ۸ | ۴ |
| | | | ۳ | ۱ |
| | | ۶ | | ۱ |
| | | | | |
| | | | ۹ | |
| | | ۴ | | |
| | | | ۱ | ۵ |
| | | ۷ | | |

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹تاوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومرعب‌های

کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار

به‌کارورند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۸۶۰

| | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۱ | ۷ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ |
| ۸ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ |
| ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ |
| ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ |
| ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ |
| ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ |
| ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ |
| ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ |
| ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ |
| ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ |

| | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۱ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |
| ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ | ۱ |

از راست به چپ

۱- نویسنده رستاخیز- عبادتگاه زرتشتیان ■ ۲- همسایه تهران- پول واحد اروپایی- زمین شوره‌زار- بنده و شما ■ ۳- کرانه آسمان- به سیگار می‌زنند- نوعی رنگ مو- نوشیدنی داغ ■ ۴- نفوذ کردن- نام قدیم سوریه- رکنی از ارکان نماز ■ ۵- روحانی و آخوند- از بت‌های جاهلی- ساز جاری ■ ۶- از بخش‌های اوستا- رود- از فرزندان نوح- ارتباط و پیوستگی ■ ۷- چوب خوشبو- سود و فایده- دریا- بچه می‌زند ■ ۸- تهوع- یار شیرازی ■ ۹- خاندن- موش خرما- عندلیب- چهره ■ ۱۰- واحد نظامی- میانسال- فلز تمدن- چرک دست ■ ۱۱- مایع اتصال- مرد- انجیر قرآنی ■ ۱۲- نمایش همراه با ساز و آواز- فهرست گزینه‌ها در رایانه- آدم آهنی ■ ۱۳- حرکت عشایر- حرف فاصله- علامت جمع- سرسرا ■ ۱۴- یارده- یازاری و سوداگر- صدراعظم آلمان- حرف انتخاب ■ ۱۵- بازیگران تئاتر یا سینما- پدر علم جغرافیا

از بالا به پایین

۱- دیوار بلند- غول اقتصاد آسیا- کوچک‌ترین جزء جزء یک عنصر- جایزه قهرمانی ■ ۲- نوعی بیسکویت- محکم‌کردن- قدم یک‌پا- سوغات زمین لرزه ■ ۳- سرنوشت و تقدیر- سخن آهسته و زبر لب ■ ۴- آخرین نت- رها و آزاد- یک آذری- رأس- کجاست؟ ■ ۵- از مشهورترین میدان‌های قدیمی شهر تهران- پایتخت دولت ماد ■ ۶- استخوان‌ران- مترسک- خمیازه ■ ۷- از اقامت‌مشری- مشهور و نامدار- آبی که نه داغ باشد و نه سرد- قهوه‌ای خیلی کمرنگ ■ ۸- خالص- نبرد و رزم ■ ۹- راندن مزاحم- پیوستن- ساده لوح- ضمیر اجتماعی ■ ۱۰- روز- کاخ رهبران فرانسه- زدن شاخه‌های اضافی درخت ■ ۱۱- فیلمی از کوروساوا. کارگردان بزرگ ژاپنی- فاصله میان دو پرده نمایش ■ ۱۲- تلخ- ضمیر انگلیسی- دانه کشی بی‌آزار- تیسر پیکاندار- از طوایف ■ ۱۳- زینت زن در دین مبین اسلام- پشتیمان ■ ۱۴- پیشواهی دینی- پایتخت آلمان غربی سابق- از لوازم پیشرفت!- توبه‌کننده ■ ۱۵- لوله تنفسی- سخنرانی- دوستی- خاک سفید